

## نقدی بر نامه ی دکتر ابراهیم یزدی

از دکتر ن. واحدی

دیروز هنگامیکه دهها نامه الکترونیکی درمورد نامه ی دکتر ابراهیم یزدی به راشد الغنوشی رهبر "النهضة" تونس دریافت داشتم، دیگر سکوت را جایز ندانستم. چرا که خاموشی امروز شیون و فریاد مصیبت‌های فردا را به‌مراه خواهد داشت. به ویژه چون این نامه بوسیله آقای پتکین آذر مهر در **تایمز لندن** نیز منعکس شده عدم واکنش رسانه های ایرانی خارج از کشور بسیار تعجب آور است.

اینطور که پیداست مفسرین و مطلعین، سیاست بازان، و جامعه شناسان و فیلسوفان ایرانی، همه بهت زده شده اند. حیرت ولی اگر سبب تأمل و کنکاش و ریشه یابی در بحران فکری و اجتماعی نگردد نشانه ی بیگانگی با خود، که همانا انسان بودن است، میباشد.

باید توجه داشت هر انسانی دارای یک سیستم آگاهی است. این سیستم ویژگی خودش را دارد. به این ویژگی در زبان فارسی "توانائی یادگیری" گویند که به نظرم این کلام ادای مقصود را نمی کند. فرنگی ها به این ویژگی "آدپتیویتی"<sup>1</sup> گویند که نه تنها به معنی یادگیری از تجارب است بلکه به این یادگیری جلوه ی فونکسیونال نیز میدهد. به سخنی دیگر "یادگیری" برای برازندگی و سزاواری با محیط، یا مطابقت دادن خود با آن، صورت میگیرد و نه برای دانش اندوزی ایکه جمع آن فقط هفتاد من کاغذ میشوند. برازندگی ولی با تقلید فرق دارد. تقلید تنها یک برازندگی مصنوعی است.

از اینجا پیداست که ما طی این سی و اندی سال گذشته برآستی توانائی "یادگیری" نداشته ایم. وگرنه به این سادگی از کنار کهنه فرورشیهای مندرج در نامه آقای ابراهیم یزدی رد نمیشدیم. بلکه پریشان گوئی وی را با اندیشه ها و خرد امروزی، آنها مستدل پاسخ میدادیم.

دکتر ابراهیم یزدی پس از تعارفات معمول از موضع فیلسوفی که مسلط بر کار سیاست و احوال دین است آقای راشد الغنوشی را اندرز میدهد و به گوش وی نصیحتی سه گانه میخواند تا انتقال حاکمیت در تونس، به مردم سالاری و نه استبداد، (که منظورش ایران اسلامی است) بیانجامد. به این نصایح توجه کنیم :

- " اولین مقوله این است که تنوع و تکثر در جامعه بشری را به پذیریم و به آن احترام بگذاریم. خداوند سبحانه و تعالی در کتاب مقدس قرآن به ما وجود اختلاف در جامعه بشری را یادآور میشود و از ما می خواهد که یکدیگر را تحمل کنیم. خداوند می فرماید من در روز قیامت در باره گوناگونی باور های شما داوری خواهم کرد."

خوب اینجا سه نکته مهم مشاهده میشود که با خط قرمز علامت گذاری شده است تا آنها را باهم کالبد شکافی کنیم. تنوع و تکثری را که یزدی به آنها اشاره دارد با **کثرتی** که ما امروز در دنیا می بینیم کاملاً فرق دارد. بیان ایشان بیان فلاسفه و اندیشمندان کلاسیک است که او آن را با وعده الهی نیز زینت میبخشد. ریشه ی واژه ی **کثرت** در یونان باستان قرار دارد. این واژه بوسیله اندیشمندان کلاسیک چون **هابس، روسو، مونتسکیو، توکویل، کانت و هگل**<sup>2</sup> نیز بکار برده شده است. امروز ولی این لفظ، با همه ی بار تاریخی خود، دارای معنی دیگری در امور سیاسی است.

نگاه یزدی به جامعه ی امروز نگاهی غیرحقیقی است. او دنیای تجارب آدمی را که خالق آن انسان است و در نوع خودش نیز در کیهان تک است با یک دنیای خیالی و قدیمی عوضی گرفته است. دنیای امروزی دنیائی است که مدام بنابر کارمایه های ویژه ای اشتقاق می یابد. یعنی به بخشهای متفاوت و متعدد تقسیم میشود. کاریکه هیچگاه پایانی

<sup>1</sup> Adaptivity

<sup>2</sup> Hobbes, Rousseau, Montesquieu, Tocqueville, Kant and Hegel

ندارد. این تقسیم را میتوان در همه ی امور زندگانی مانند، شهرها و دهات، مشاغل، تخصصها، علم و فن، تشکیلات، ساختارها، نهادها و نمادها، تئوریهها، و امور آزمایشگاهی و غیره مشاهده نمود.

چنین دنیائی پر از علاقه ها و منافع مختلف و متفاوت است. اینها همه نیروهای اجتماعی تعیین کننده حرکت جامعه و یا یک ملت هستند. منافعی که میتوانند بحران سیاسی بوجود بیاورند. امروز هنگامیکه ما از تنوع و تکثر در امور سیاسی سخن بمیان میآوریم منظورمان همین منافع و علاقه ها میباشد که شما چه بخواهید و چه نخواهید، چه به پذیرید و چه نه پذیرید در ذات جامعه قرار دارند. این علاقه ها در هزاره های گذشته وجود نداشته اند. به ویژه امروز هرگز نمیتوان دآوری درباره ی این منافع و علاقه ها را که عملاً در نظرات سیاسی متبلور میشوند به روز قیامت حواله داد. چنین اجازه ای را مردم هرگز به سیستم سیاسی ای که خودشان سالار آنند نمیدهند. بعلاوه بحرانهایی که با برخورد منافع و علاقه های سیاسی بوجود میآیند لازمه ی حیات سیستم مردمسالاری میباشد.

آشکار است، در سیستمهای دیگر اجتماعی (به غیر از سیاسی) گونه های دیگری از کثرت (رنگ، نژاد، تیره و قوم، دین، متافیزیک، باورهای افسانه ای، روشهای زندگی، اخلاق....) نیز دیده میشوند که دندان زهری آنها با اصل شهروندی کشیده شده است. مانند کثرت در باورهای دینی و یا نژادی و یا قومی و امثال آنها.

با این مقدمه، اگر به محتوای نامه ی دکتر داروساز "ابراهیم یزدی" بنگریم درمی یابیم که ایشان، چه در دوران جوانی و چه در دوران پیری خود، نه برداشت مطابق روزی از سیاست و مردمسالاری و نه درک هوشمندانه ای از مسئله اخلاق امروز که کارمایه اصلی آن حفظ صلح جامعه است، داشته اند.

امروزه سیاست را، برخلاف تصور فلاسفه ی کلاسیک (از هگل گرفته تا هانا آرنه)، نمیتوان روح یا سر جامعه شمرد. بعبارت دیگر امر سیاست دستگاه مهار و مرکز هدایت امور زندگی مردم نیست، تا بتوان برای آن معیار اخلاقی "مسئولیت" را بکار برد. بلکه امروز (بنابر فلسفه ی مدرن سیاست) صندلی قدرت خالی است و امور آن متمرکز نیست. از همه مهم تر باید توجه داشت که راه رسیدن به حاکمیت مردمسالار از سر پل قلدری و زور، ترور، اعتصاب و نافرمانی مدنی، انقلاب و خونریزی نمی گذرد. چه برسد به اینکه بیگانگان بخواهند آن نظام را به مردمانی تحمیل و یا تزریق کنند. دموکراسی ساختارها و ابزار و محیط خاص خودش را میخواهد و با شتاب و برنامه ای تدوین شده و یا با تهدید و تنبیه خداوندی نمیتوان آن را متحقق ساخت. عبور از استبداد به دموکراسی فراگردی تطوری است که اتفاقاً عاقبت دومرحله ی اساسی آن، **گزینش یا سلکسیون و تطابق با محیط** همیشه نه تنها نامعلوم و نامطمئن است بلکه سخت و وقت گیر میباشد.

از این رو این پند و اندرزها همه بی جا و بیهوده است. انقلابیون دیروز و سیاسیون امروز ایران هنوز هم نفهمیده اند و نخواهند فهمید که آنها هیچوقت به دنبال مردمسالاری نرفته بودند بلکه برای کسب صندلی قدرت خونآشام شده اند و ثمره ی این خونآشامی نیز همین استبداد کنونی است. جالب اینجاست که بسیاری از ما امروز نیز گذشته را با همین نگاه قدرت طلبی می نگرند. تفسیرهایی که از وضعیت کنونی مملکت در رسانه های عمومی آورده میشود همه به دور محور قدرت جوئی و قدرت طلبی میچرخند. این قدرت طلبی خودبخود دعوها و کشمکشهایی را میآفریند که زوال مملکت را دامن میزنند. چرا که در ذات چنین اعمالی ناسازگاری با محیط نهفته است. محیطی که مدرنیته نام دارد. شاید به این دلیل درچهارم سپتامبر سال 1993 در شیکاگو (در مجلس ادیان) در توصیه های اخلاق جهانی آمده است: "ما مکلف به فرهنگ بدون خشونت، احترام، عدالت و صلح هستیم".

این توصیه را هنوز آقای یزدی نفهمیده است. وگرنه در نامه ی خود از تسامح و تساهل و مدارا (تحمل) سخن نمی آورد. تسامح و تساهل و مدارا ژرفا ندارند، زیرا از آنها تنها بوی جدائی و تفاوت استشمام میشود. این الفاظ به مصداق پیشنهاد آتش بس، ولی با حفظ تفاوتها و جدائیها، هستند. در حالیکه احترام یا **Respect** مهر انسانیت است، حلقه ی اتصال میان تفاوتهاست، وحدت یا انتگراسیون است. به این جهت نیز امروزه **احترام** پایه ی دستگاه اخلاقی انسان است. احترامیکه در واقع ملات اجتماعی حاکمیت مردمسالار است.

آغاز این دگرگونی در دستگاه اخلاقی کنونی را باید به **کانت** و "نقطه ی عطف کپرنیکی" وی نسبت داد. آنجا که **کانت** انسان را به مرتبه ی خدائی میرساند.

از اینجا پیداست که دستگاه اخلاق امروزی، با اخلاق آسمانی که هدیه ی ادیان به انسان است، فرقی اساسی دارد. این فرق را متأسفانه بسیاری از افرادی که در بحث ادیان در رسانه های عمومی شرکت میکنند تشخیص نمیدهند و تضاد آن را با ذات مردمسالاری لمس نمی کنند.

شاهکار فکری یزدی در پند سوّم اوست که زود خودش بند را آب میدهد. او مینویسد :

" ضرورت سوم در نهادینه شدن دموکراسی، سازگاری و همگرایی در میان کنشگرایان صحنه سیاست است"

این شاهکار نشانه ی درک نادرست از معنی سیاست، بازی سیاسی و از همه مهمتر بی اطلاعی از معنی سالار حاکمیت، یعنی مردم، است. چنین سخنی در واقع شعار خمینی هم بود که دائم " وحدت کلام" را مطالبه میکرد و اکنون، می بینیم که یزدی نیز تاریک بینانه " تیق" میزند.

بعبارت دیگر آقای یزدی حفظ صندلی قدرت را در " سازگاری و همگرایی در میان کنشگرایان صحنه سیاست" میداند. باقی نامه همه اش حرف است. او با این جهت گیری حتی معنی "انتخابات" را هم نگرفته است که حتی اگر در کمال آزادی صورت بگیرد خودش یک دنیا دشواری در بردارد.

با این روشنگری امید دارم جوانان کشور شجاعانه، بیدار و هوشیار عملاً پاسخی دندان شکن به این سیه فکری و سیه دلی داده و رهائی از چنین بختکی را به اراده خود موجب گردند.

مونیخ : یکم نوامبر 2011-11-01

دکتر ن. واحدی